

روزنامه‌ی حقیقت

روزنامه‌ی حقیقت در سال ۱۳۰۰ خورشیدی به وسیله‌ی محمد دهگان منتشر شد. سرلوحه‌ی روزنامه، با شعار «رنجبر روی زمین، اتحاد» و این دو بیت، زینت یافته بود:

ای آن‌که به‌زور ثروت خود هستی دانی که بود پی بلندی پستی
گر کارگر امروز شود خوش با تو فردا گه انتقام، ایمن هستی

و زیر شعار «رنجبر روی زمین، اتحاد» این جمله دیده می‌شد: «روزنامه‌ای است اجتماعی، طرفدار رنجبران و اتحادیه‌های کارگری...»

محمد دهگان فرزند میر تقی کاشانی معروف به «عندلیب کاشانی» است. عندلیب در زمان ناصرالدین شاه از کاشان به تهران می‌آید و پس از دو سال اقامت در تهران و شرکت در مجامع فرهنگی و ادبی به کاشان برمی‌گردد و از آن جا به شیروان می‌رود و به کار تجارت می‌پردازد. پس از پنج سال از شیروان به داغستان مسافرت می‌کند و سی سال از عمر خود را در آن جا می‌گذراند. با طالبوف به اندازه‌ای دوست و صمیمی می‌شود که به رسم آن زمان با یکدیگر صیغه‌ی برادری می‌خوانند.

و همین طالبوف است که مسوولیت آموزش محمد دهگان فرزند عندلیب را عهده‌دار می‌شود.

محمد دهگان در زبان و ادبیات روس به‌استادی می‌رسد و پس از برگشتن به ایران، در سال ۱۲۹۷ کارگران چاپخانه‌ها را به تشکیل اتحادیه وامی‌دارد و نخستین اتحادیه‌ی کارگری را سازماندهی می‌کند.

شادروان شکراله مانی در کتاب خود نوشته است:

«اواخر سال ۱۲۹۸ اولین انتخابات اتحادیه‌ی کارگران مطابع تهران انجام می‌شود. شادروان دهگان که مدیر داخلی «روزنامه‌ی رعد» بود به سمت مدیر و ابراهیم ناهید که صفحه‌بند «مطبعه روشنائی» بود به سمت منشی اتحادیه انتخاب می‌شوند. سیدضیاءالدین مدیر روزنامه‌ی رعد، به‌طور معمول روزها به اداره روزنامه نمی‌آمد، فقط شبها بعد از ساعت دوازده در اداره روزنامه حاضر و سرمقاله را شخصاً می‌نوشت. دو روز بعد از انتخابات اتحادیه کارگران، او برخلاف معمول

همیشگی خود، ساعت هفت به اداره روزنامه آمده، کارکنان چاپخانه را احضار و به آنان می‌گوید: دیروز در سفارت انگلیس موسیو هاوارد، رییس شعبه سیاسی سفارت، سخت از من گله کرد و گفت (در مطبوعه شما اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها تشکیل شده) بدیهی است همان‌طور که من به حیثیت کارکنان روزنامه علاقمند می‌باشم توقع دارم آقایان راضی نشوند آبروی من در سفارت بریزد. عجالتاً تمنا دارم هر یک از آقایان به همکاری با من مایلند دست از کار اتحادیه و اجتماعات مشابه آن بردارند و هر یک مایل به ادامه خدمت نباشند مختارند. آقای ناهید همان روز از منشی‌گری اتحادیه استعفا داد ولی دهگان که روانش شاد باد از «روزنامه‌ی رعد» کناره‌گرفت و در نهایت عسرت امرار حیات می‌نمود...

اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها از همان آغاز راه مبارزه را در پیش گرفت و با بهره‌انداختن اعتصابی که چهارده روز به‌دراز کشید توانست کارفرمایان را وادار سازد که از کارگران، روزانه بیش از هشت ساعت، کار نکشند و برای بیش از هشت ساعت، دستمزدی بیش‌تر بپردازند...

شکراله مانی که خود از کارگران متخصص و استادکاران بافندگی بود، می‌نویسد:

«بیش از دو سال در جنگ صاحب‌کاران تهرانی اسیر بودم و جان می‌کندم. اکثر شب‌هایی‌تان بودم تمام کارگران پارچه‌باف تهران که قریب یک‌هزار نفر بودند، مانند گدایان زندگی می‌کردند. در سال، شش ماه کار داشتند و روزهای خوش آنان بود. از دیزی و چای قهوه‌خانه استفاده می‌کردند و شب هم در قهوه‌خانه می‌خفتند. شش ماه بقیه را بی‌کار بودند و با کمک قهوه‌چی‌ها زندگی می‌کردند... کار پارچه‌بافی تهران، منحصر به خرید ملبوس قشون بود که از طرف مباشرت کل قشون برای لباس تابستانی افراد در اوایل بهار و اوایل پاییز با عجله خریداری می‌شد... مزد بافندگی از ذرعی ده‌شاهی تا هفت‌صد دینار به پول آن روزی بود... یک کارگر اگر شب را هم کار می‌کرد، بیش‌تر از پنج یا شش ذرع نمی‌توانست بیافد و اجرتش از سه یا چهار قران تجاوز نمی‌کرد و این مبلغ برای خرج روزانه هم کافی نبود. سال ۱۳۰۰ زمستانی سخت را با بی‌کاری گذراندیم. ایام عید از طرف قشون، پارچه تابستانی را بیش‌تر از سال‌های پیش خواستند و صاحب‌کارها به سراغ کارگران آمدند. در زمستان رفیقی در قهوه‌خانه پیدا کرده بودیم به‌نام احمد لامع که از کارگران مطابع تهران بود و او می‌گفت ما اتحادیه داریم و روزنامه‌ی حقیقت از گمان ماست مدیر روزنامه حقیقت نیز مدیر اتحادیه است. از حقوق کارگران دفاع می‌کند و اگر صاحب مطبوعه‌ای در حق کارگران تعدی کند به‌دستور اتحادیه، کار را تعطیل می‌کنیم، گارسه‌ها را می‌ریزیم، در مطبوعه را می‌بندیم... ما عاشق اتحادیه شدیم... یک روز بعد از ظهر آقای محمد دهگان اولین رهبر بزرگوار کارگران ایران که روانش شاد باد به قهوه‌خانه‌ی چاله حصار آمد. نویسنده به خدمتش معرفی شدم. از کارگاه‌ها بازدید و از وضع کارگران پرسش نمود. دستور داد

بلیط عضویت برای کارگران نساج چاپ کردند. پس از یک هفته تمام کارگران نساج را در خانه‌ای دعوت کردیم و با حضور شادروان دهگان و شادروان جلیل‌زاده انتخابات انجام شد. نویسنده به‌سمت نمایندگی و مدیریت اتحادیه انتخاب شدم...

پس از اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها، اتحادیه نانواها و شاگردان برز در سال ۱۲۹۸ به‌وسیله‌ی دهگان تشکیل می‌شود و برای هر سه اتحادیه کارت عضویت اتحادیه کارگران صادر می‌شود. تا سال ۱۳۰۱ اتحادیه عمومی کارگران مرکز توانست هشت هزار نفر از کارگران تهران را به‌عضویت اتحادیه درآورد.

در هشتم دی ماه ۱۳۰۰ - دو ماه بعد از تشکیل اتحادیه‌ی عمومی کارگران مرکزی، روزنامه‌ی حقیقت منتشر می‌شود و اتحادیه‌ی عمومی کارگران مرکزی، پیوستگی خود را به‌مارکسیسم آشکار می‌کند. با تشکیل اتحادیه‌ی عمومی کارگران مرکزی که هشت اتحادیه را دربر می‌گرفت، در اداره‌های دولتی نیز اعتصاب‌ها آغاز شد. اعتصاب کارگران پست و در پی آن آموزگاران، که شش ماه حقوق طلب داشتند از عامل‌های سقوط دولت قوام در سال ۱۳۰۰ بود.

در سال ۱۳۰۱ قوام باز هم نخست‌وزیر شد و به‌دستور او، چهارده روزنامه توقیف شدند که یکی از آن‌ها حقیقت بود. تنها روزنامه‌های طرفدار دولت مانند ایران، گلشن، قانون و ستاره‌ی ایران منتشر می‌شدند. اتحادیه‌ی کارگران چاپخانه‌ها با اعلام این که توقیف ۱۴ روزنامه سبب بی‌کاری پانصد کارگر شده است، اعتصاب را به‌راه انداخت و به‌این‌گونه روزنامه‌های موافق دولت نیز نتوانستند منتشر شوند!

علی دشتی و زین‌العابدین رهنما مدیران دو روزنامه‌ی موافق دولت به‌قوام شکایت کردند و او دستور داد که رهبران اتحادیه را زندانی کنند و کارگران را به‌زور سرنیزه به‌چاپخانه بفرستند. در این زمان بود که دهگان سردبیر روزنامه «حقیقت» و رهبر اتحادیه‌ی عمومی کارگران مرکزی، اتحادیه‌ها را به‌جلسه عمومی فراخواند و اعلام اعتصاب عمومی را به‌تصویب رساند. با دخالت رییس مجلس وقت که پیرنیا بود رهبران زندانی اتحادیه آزاد شدند و از روزنامه‌ها رفع توقیف شد.

روزنامه‌ی حقیقت مقاله‌های تندی علیه دخالت‌های وزیر جنگ (سردار سپه) و نیز مدرس می‌نوشت و بسیار مورد توجه ملت واقع شده بود و روزانه ۴۰۰۰ تک‌فروشی در تهران داشت. سرمقاله‌های روزنامه‌ی حقیقت را گاهی خود محمد دهگان می‌نوشت و زمانی نیز به‌قلم پیشه‌وری بود.

روزنامه‌ی حقیقت یک‌بار دیگر در سال ۱۳۰۱ توقیف شد و دیگر منتشر نشد. هم‌زمان با تعطیل روزنامه، دهگان برای شرکت در چهارمین کنگره انترناسیونال سوم که در پاییز ۱۳۰۱ در مسکو برگزار می‌شد، از ایران به‌روسیه رفت و محمد آخوندزاده توانایی آن را نداشت که در برابر کارشکنی‌های دولت، اتحادیه‌ی عمومی کارگران مرکزی را رهبری کند.

دهگان در اواخر ۱۳۰۱ به تهران بازگشت و هرچند با تلاش او چهارمین کنگره‌ی جهانی، اتحادیه‌ی عمومی کارگران مرکزی را به رسمیت شناخته بود، اما دیگر برای تلاش اتحادیه میدانی باقی نمانده بود و دهگان ناچار شد کناره‌گیری کند و به پنبه‌کاری در مازندران بپردازد. بخشی از سرمقاله‌ی روزنامه حقیقت، شماره ۴۲ سال اول را با هم بخوانیم

«اوهام راجع به دوستی امریکا: در شماره‌ی ۳ روزنامه حقیقت تحت عنوان فوق از عملیات ممالک سرمایه‌دار، ایضاحات مختصری داده، از هم‌قلمان خود سوال کرده بودیم آیا کسی می‌تواند شما را مطمئن کند که امریکا با امتیاز نفت شمال برای ما بدبختی‌های جدیدی تهیه نخواهد کرد؟ ولی افسوس که این پرسش بی‌جواب مانده، هم‌قلمان ما مقهور احساسات شده، بنای طرفداری از کمپانی استاندارد اوپل را گذاشته، نوید دخول سرمایه امریکا را در این سرزمین عقب مانده، مانند ستاره‌ی سعادت تلقی کردند ما آن روز برای یادگار تاریخ گفتیم هر صدایی را نباید صدای فرشته‌ی نجات پنداشت...»

ما اظهار می‌داریم در این‌گونه مواقع باید مدتی در مطبوعات به واسطه‌ی مقاله‌های متخصصین و مباحثه‌ی اشخاص بصیر مسأله را روشن و در اجرای آن نفع و ضرر را معین کرد و نباید ملت را کورکورانه تابع احساسات نمود... نباید ثروت مملکت را به هر شرطی بوده باشد به یک دولت سرمایه‌دار تسلیم نمود. وقتی که موقعیت سیاسی خود را نمی‌دانیم و سیاست بین‌المللی متزلزل است، وقتی که منتظر حوادث هستیم و پیش آمد فردا را نمی‌دانیم، نباید منابع اقتصادی خود را به قیمت خیلی گزاف هم که باشد، بفروشیم... احتمال می‌رود که امریکا در سیاست بین‌المللی با انگلیس موافقت کند، آیا در صورت وقوع چنین حالتی، دوستی امریکا برای ما نتایج وخیمی خواهد داشت؟...»

برای نوشتن این مقاله از این منابع استفاده شده است:

دیوان عندلیب - اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران نوشته‌ی حبیب لاجوردی و ترجمه‌ی ضیاء صدقی - تاریخچه‌ی نهضت کارگری در ایران نوشته‌ی شکراله مانی - روزنامه‌ی حقیقت

بیماری اعصاب

«بیسمارک» از بیماری اعصاب درد می‌کشید. پزشک معروفی را دعوت کرد و تعجب کرد که پزشک این‌همه دربارهی بیماری او می‌داند. از او پرسید:
- شما چقدر از مردم را هلاک کرده‌اید تا به چنین نکته‌های باریکی رسیده‌اید!
- خیلی کم‌تر از آن که شما، آقا، تا به این مرض برسید!